

رساله

ظهور و سقوط حكومت ها



آية الله العظمى السيد رضا حسيني نسب



پیشگفتار

مبحث ظهور و سقوط حکومت‌ها، ریشه در علوم گوناگون، از جمله علم "سیاست" و دانش "فلسفه تاریخ" دارد.

به هنگام مطالعه تاریخ، مشاهده می‌کنیم که برخی از حکومت‌ها، عمری طولانی داشته‌اند و توانسته‌اند به مدت‌صدها سال، بر اریکه قدرت تکیه‌زنند. در حالی که بعضی دیگر از نظام‌ها، چند صباحی بر توسن مراد سوار بوده و به سرعت از تخت سلطنت به زیر کشیده شده و طومار دولت آنان در هم پیچیده شده است.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که چه عواملی باعث طول عمر برخی از نظام‌ها، و کدام دلایلی سبب ناکام ماندن دیگر حکومت‌ها بوده است؟

اندیشمندان و سیاستمداران می خواهند با طرح این سؤال، به رمز و راز طول عمر حکومت ها پی ببرند و گذشته را چراغ راه آینده سازند و درسهای ضروری را از مکتب تاریخ، برای دوام و بقاء نظام های حکومتی خود در عصر حاضر فراگیرند.

دولت و حکومت

واژه دولت در اصطلاح، به سه معنا به شرح ذیل آمده است:

1. دولت به معنای قوه مجریه، و هیأت وزیران و رئیس آنان (Government).
2. دولت به معنای نظام حکومتی، و هیأت حاکمه، که شامل سه قوه: مقننه، قضائیه و مجریه می باشد و اعم از معنای اول است (Regime).
3. گاهی هم واژه دولت به معنای مجموعه سرزمین و ملت و نظام حاکم بر آن می آید، که اعم از معنای اول و دوم است (State).

مقصود ما از کلمه حکومت یا دولت در این رساله، معنای دوم است؛ یعنی: مجموعه نظام حاکم و سیستم حکومتی.

بنا بر این، در این نوشتار موجز، عواملی که در صعود و نزول و یا سقوط نظام های حاکم بر کشورها نقش دارند را به نحو اختصار یادآور می شویم و در پرتو آن، به روش هایی که موجب دوام و بقاء حکومت ها قلمداد می گردند، پی می بریم.

از آنجا که بستر مباحث فوق، دانشی است که امروزه به عنوان "فلسفه تاریخ" شناخته می شود، نخست به تعریف این فن می پردازیم.

فلسفه تاریخ

فلسفه تاریخ، دانشی است که در پرتو روش های فلسفی به تجزیه و تحلیل وقایع تاریخی و حوادث گذشته می پردازد و با بررسی رویدادهای تاریخی، آن دسته از قوانین کلی را استنتاج می نماید که حاکم بر حوادث تاریخی می باشند.

فلسفه تاریخ اجتماعی، یکی از گرایش های فلسفه تاریخ به صورت عام است و عمدتاً به تجزیه و تحلیل و بررسی رویدادهای تاریخ اجتماعی و استخراج بخشی از قوانین عام می پردازد که حاکم بر رویدادهای تاریخی با گرایش یادشده می باشد.

در پرتو "فلسفه تاریخ اجتماعی" ، تشخیص مراحل حیات یک حکومت از ظهور تا سقوط آن امکان پذیر است. به همین دلیل ، دولتهای بزرگ جهان به منظور جلوگیری از سقوط زودرس حکومت خود، ستادهای مطالعاتی و عملیاتی پیچیده ای تشکیل

داده اند و بزرگترین استراتژیستها و خبرگان و تحلیلگران کشور گردهم می آیند و برای پیشگیری از فروپاشی نظام خود، طرحهای مناسب را ارائه می دهند.

ابن خلدون

یکی از دانشمندان معروف فلسفه تاریخ اجتماعی در اسلام، عبد الرحمن ابن محمد حضرمی، معروف به "ابن خلدون"، متولد سال 732 و متوفای سال 808 هجری قمری است. این اندیشمند مشهور، کتابی در دانش تاریخ به نام "كتاب العبر و دیوان المبتدأ و الخبر" معروف به تاریخ ابن خلدون، نوشته است. وی، مقدمه ای علمی و تفصیلی بر آن کتاب نگاشته که شهرت آن از کتاب تاریخ او بیشتر است و به کتاب "مقدمه ابن خلدون" معروف است. بخش مهمی از مقدمه مذکور، در زمینه فلسفه تاریخ اجتماعی به رشته تحریر در آمده و شهرت جهانی یافته است.

کانت

در میان دانشمندان و فلاسفه معاصر نیز، کانت را می توان نام برد که در این زمینه، پژوهشهای ارزشمندی انجام داده است.

فیلسوف معروف آلمان، ایمانوئل کانت، متولد سال 1724 و متوفای سال 1804 میلادی است.

این دانشمند، علاوه بر تحقیقات عمیقی که در زمینه های نقد عقل محض و نقد عقل عملی دارد، پیرامون فلسفه تاریخ نیز، قلم فرسایی کرده است. او در عرصه فلسفه تاریخ، دیدگاهی خوشبینانه دارد و معتقد است که روند عمومی تاریخ، رو به سوی تعالی و پیشرفت و تکامل اجتماعی است. او این هدف غائی را "مقصد طبیعت" می داند.

از دیدگاه کانت، همانگونه که یک فرد زنده، دارای رشد ارگانیک است، تاریخ جهان نیز، یک خط سیر تکاملی، شامل دوران کودکی، دوران جوانی، و دوران بلوغ می باشد.

هگل

فیلسوفان دیگری مانند "هگل" نیز، کاوش های مفصلی در عرصه فلسفه تاریخ داشته اند و آثار گوناگونی از خود به جای نهاده اند.

فیلسوف آلمانی، گئورگ ویلهلم فریدریش هگل (Georg Wilhelm Friedrich Hegel)، متولد سال 1770 و متوفای سال 1831 میلادی است.

این دانشمند، با دیدگاهی پدیدار شناسانه و تاریخی، به فلسفه می نگرد و فلسفه تاریخ را دارای جایگاه مهمی در تجزیه و تحلیل رویدادهای بزرگ تاریخی و استنباط قواعد کلی حاکم بر آن حوادث، می داند.

از جمله کتابهای معروفی که هگل در زمینه تاریخ فلسفه نگاشته است، کتاب "عناصر فلسفه حق" (Grundlinien der Philosophie des Rechts) نام دارد.

توین بی

آرنولد جوزف توینبی (Arnold Joseph Toynbee) ،
متولد سال ۱۸۸۹ و متوفای سال ۱۹۷۵)، از صاحب
نظران در رشته تاریخ و فلسفه تاریخ به شمار می
رود.

معروف ترین اثر این دانشمند در زمینه فلسفه تاریخ،
کتاب A Study of History است، که با عنوان های
پژوهشی در تاریخ، یا مطالعه تاریخ، یا بررسی
تاریخ، ترجمه شده است. این اثر معروف در دوازده
جلد منتشر شده است.

گرچه یکی از پیشتازان عرصه فلسفه تاریخ
اجتماعی، یعنی ابن خلدون، از میان جامعه
مسلمانان برخاسته است، ولی متاسفانه، حاکمان
کشورهای اسلامی، از این موهبت بزرگ و به کار
بستن اصول آن، کمتر بهره مند بوده اند. بروز
بحرانهایی مانند پیری زودرس نظامهای حکومتی و

سقوط ناگهانی و هولناک حکومتها، نتیجه عدم آگاهی به دانش مذکور و یا عمل نکردن به اصول آن می باشد.

در این نوشتار به طور فشرده به برخی از داده های این دانش اشاره خواهیم کرد و در پایان، مراحل حیات یک حکومت را از تولد تا مرگ، تبیین می کنیم.

دولت، فردی در مقیاس بزرگتر

بسیاری از پژوهشگران بر آنند که یک دولت، مانند یک موجود زنده، به صورت یک مجموعه کاملاً به هم پیوسته و با رابطه ای ارگانیک مانند رابطه اجزاء یک درخت و یا اعضاء بدن یک انسان آفریده می شود، و همانگونه که یک موجود زنده ، متولد می شود، رشد می کند، جوان و چالاک می شود، سپس به پیری می گراید و سرانجام می میرد؛ همینطور یک دولت نیز، پس از تأسیس که در حکم تولد آن است، مراحل مذکور را طی می کند و در پایان عمر خود، به ورطه نیستی می افتد و به تاریخ می پیوندد. همانگونه که امکان ندارد یک موجود زنده مثل یک حیوان یا یک انسان، برای همیشه در حال حیات بماند؛ یک حکومت نیز نمی تواند برای همیشه به زندگی خود ادامه دهد و جاودانی باشد. و همانگونه که یک "ارگانیسم" زنده، فقط یک دوره زندگی دارد و

قابل تکرار نیست، همینطور دوره حیات یک حکومت نیز منحصر به دوره است و زندگی مجدد آن امکان پذیر نیست.

این دیدگاه به افلاطون نیز نسبت داده شده است که :

"دولت را فردی می شمرده که در مقیاس بزرگتری آفریده شده است".

قانون حاکم بر فرهنگها و تمدن ها

در زمینه قانون حاکم بر فرهنگها و تمدن ها، دو نظریه به شرح ذیل وجود دارد:

دیدگاه اول

جمعی از متفکران و تحلیل گران فلسفه تاریخ مانند "توین بی" (Toynbee)، "دانیلوسکی" (Danilevsky) و "اشپنگلر" (Spengler) ، این نظریه را در مورد فرهنگها و تمدنهای نیز تعمیم داده اند . این

دانشمندان می گویند: همانگونه که افلاطون، دولت را فردی می دانست که در مقیاس بزرگتری خلق شده است، یک فرهنگ نیز ارگانیک است که از قوانین عمومی دیگر ارگانیکها و مجموعه های کاملاً متحد پیروی می کند.

این گروه از دانشمندان معتقدند که فرهنگ و تمدن مانند شهابی است که در یک سرزمین، ظاهر می شود، اوج می گیرد، فرو می افتد و آنگاه برای همیشه ناپدید می گردد. از اینرو، هر فرهنگ و تمدن بسان یک موج یا منحنی متحرکی است که اوج و حوض آن تنها یک بار صورت می گیرد، و پس از سقوط نهایی، هرگز دوباره تکرار نمی شود، بلکه مانند هر کالبد زنده دیگری، شامل دوره های ظهور، بلوغ، پیری و مرگ می باشد.

برخی از این تحلیلگران بر آنند که: عواملی مانند علل زیستی، جغرافیایی و نژادی می توانند تا حدودی جریان و سیر حیات آن را تحت تأثیر قرار

دهند ؛ ولی هرگز نمی توانند دور اجتناب ناپذیر
زندگی آن را دگرگون سازند.

به عنوان مثال، از دیدگاه توین بی، سقوط و نزول
تمدن‌ها، متأثر از روندی است که سردمداران
حکومت، قدرت خلاقیت خود را از دست می‌دهند و
به سمت و سوی اشتباهاتی مانند نظامی‌گری و
یا ملی‌گرایی افراطی متمایل می‌شوند، و در
نهایت، به ورطه استبداد کشیده می‌شوند در به
دره سقوط می‌افتند.

بنا بر این، اگر تمدنی بتواند جذابیت‌های فرهنگی
خود را محفوظ دارد و ابتکارات خود را در طول زمان
استمرار بخشد، می‌تواند همچنان در صحنه بماند.
بر اساس آنچه بیان شد، اگر کامیابی‌های یک
تمدن، سردمداران حکومت و رهبران جامعه را مست
غرور و تکبر نماید و آنان را از ادامه خلاقیت‌ها باز
دارد، آن تمدن رو به ضعف خواهد نهاد و سرانجام،
متلاشی خواهد شد.

دیدگاه دوم

در برابر این دانشمندان، تحلیلگران دیگری مانند "سوروکین" (Sorokin) و "کروبر" (Krober) برآند که: هیچ فرهنگ و تمدنی به آن مرحله از انسجام اجزاء و اعضاء خود دست نیافته است که بتوان آن را همانند "ارگانیسم" معرفی کرد. بلکه "فرهنگ" منظومه ای عالی است که مشتمل بر منظومه های کلانی چون دین، زبان، حقوق، هنرهای زیبا، آداب و رسوم، انجمنها، اقتصاد، سیاست و حکومتهای محلی می باشد.

این مجموعه ها از جهاتی باهم هماهنگ، و از نقطه نظرهایی با هم ناهماهنگ می باشند. از اینرو، فرهنگ یک جامعه، از قوانین عمومی یک ارگانیسم فردی پیروی نمی کند.

نویسنده کتاب تاریخ فلسفه در اسلام (میر محمد شریف) می گوید: همچنانکه از پژوهشهای "کروبر" و "سوروکین" بر می آید، بسیاری از منظومه های

بزرگ فرهنگی یا نظام‌های اجتماعی یا تمدن‌ها در دوران حیات خود، که به طور نامعینی طولانی است، به جای آنکه دارای یک دوره زندگی، یک دوره شکوفایی و یک دوره تنزل باشند، اوج و حسیضهای اجتماعی، فکری و سیاسی متعددی دارند.

همین نویسنده در مقام ارائه مثال‌های عینی برای دیدگاه یادشده، چنین می گوید:

تمدن مصری ، دست کم چهار بار و فرهنگ یونانی، رومی ، بیزانسی چندین بار ترقی و تنزل به خود دیده است. چین و هند نیز دو حرکت بزرگ و خلاق داشتند و حرکت سوم آنها نیز هم اکنون آغاز شده است. تمدن اسلامی از قرن اول هجری (هفتم میلادی) تا قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) رو به ترقی گذاشت؛ سپس رفته رفته تنزل کرد و با حمله مغول، به حسیض مرگباری در افتاد و آثار عمده عظمت سیاسی و فرهنگی آن تقریباً یکسره ویران شد. با اینهمه، این تمدن از میان نرفت و بار دیگر اوج

گرفت. در مرحله دوم ترقی که از آخرین دهه قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) تا پایان قرن یازدهم هجری (هیفدهم میلادی) ادامه یافت، در سرزمین اسلام، سه امپراطوری از بزرگترین امپراطوریهای جهان، یعنی امپراطوری عثمانی، ایران و هند، استقرار یافت.

این مرحله از اعتلا بار دیگر از آغاز قرن دوازدهم هجری (هیجدهم میلادی) تا اواسط قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) رو به افول گذاشت و همچنانکه این مطالعه به روشنی نشان خواهد داد، اینک تقریباً در همه سرزمینهای اسلامی، نشانه‌هایی از سومین اوج به چشم می‌خورد. ...

دولتها پدید می‌آیند و می‌میرند، ولی فرهنگها بسان آبهای درهم و برهم امواج مختلف، هرگز نه چون ارگانسیم پدید می‌آیند و نه چون ارگانسیم نابود می‌شوند. یونان باستان به عنوان دولت مرد؛ اما پس از مرگ، قسمت بزرگی از فرهنگ آن به

سراسر عالم گسترش یافت و هنوز هم چون عنصر
مهمی در فرهنگهای اروپایی به حیات خود ادامه
می دهد.

این بود بحثی کوتاه در باره دیدگاه دانشمندان در
باره ظهور و سقوط فرهنگها و تمدنها که پشتوانه
دولتها و حکومتها هستند.

پیشگیری از فروپاشی دولت‌ها

طول عمر یک حکومت، به عوامل گوناگونی بستگی دارد که برخی از آنها قابل پیشبینی هستند و برخی دیگر در دسترس طراحان و تحلیلگران نظام نیستند. بر این اساس، اندیشمندان آگاه، استراژی‌ها و برنامه‌های دراز مدتی برای مقابله با بحرانهای قابل پیشبینی تدوین می‌کنند و نیز، گزینه‌های ممکن را به منظور مقابله با پیشامدهای خارج از محاسبه خود طراحی می‌نمایند و به مسئولان اجرایی کشور تقدیم می‌کنند.

در اینجا به عنوان نمونه، به برخی از تلاش دولت‌ها آمریکایی و اروپایی که در این زمینه صورت گرفته است، اشاره می‌کنیم:

تسخیر " قلب زمین "

آمریکا به عنوان سرزمینی گسترده، غنی و حاصل خیز، یکی از کشورهای بستانکار بود، ولی در طول

دهه های اخیر، به صورت یک کشور بدهکار بزرگ در آمد. بدهکاری آمریکا در پایان دوره ریاست جمهوری جیمی کارتر، در حدود هشتصد میلیارد دلار بود. اما در اواخر دوره ریاست جمهوری رونالد ریگان، بدهی آمریکا به رقم سرسام آور چهار تریلیون دلار رسید. این بدهکاری همچنان به سیر صعودی خود ادامه داد و در زمان ریاست جمهوری جرج (W) بوش، به رقم نجومی هفت تریلیون دلار رسیده است. این رقم در حال حاضر نیز رو به افزایش است.

بهره این بدهی در سال، بالغ بر سیصد و پنجاه میلیارد دلار می باشد.

از سویی دیگر، بودجه نظامی آمریکا در زمان جرج (W) بوش به چهار صد و پنجاه میلیارد دلار در سال بالغ گردید.

استراتژیستهای آمریکا از حدود یکصد سال پیش، طراحی پیچیده را برای مقابله با بحرانهایی که می تواند به سقوط آمریکا بینجامد، انجام داده اند.

یکی از این طرحها، تصرف " قلب زمین " (Heart Land) است که منابع عمده ثروت و ذخائر بزرگ انرژی و نقاط مهم سوق الجیشی جهان در آن سرزمین قرار دارد. دولتهای پیشین آمریکا هرکدام در جهت تحقق این هدف، حرکت کردند و قدمهایی به جلو برداشتند؛ ولی به نظر می رسد دولت کنونی آمریکا با همکاری دیگر دولتهای غربی، در صد عملیاتی کردن و اجراء گسترده تر این طرح می باشد.

به زیر سلطه در آوردن کشورهای اروپای شرقی به عنوان خاکریزهای اولیه "قلب زمین" و انضمام آنها به پیمان "ناتو" که آمریکا در آن دست بالا را دارد، ایجاد پایگاههای نظامی در کشورهای آسیای میانه، حضور گسترده نظامی در خلیج فارس، اشغال نظامی افغانستان و عراق؛ مراحل وصول به این هدف استراتژیک می باشند.

به یاد داشته باشید که فقط کشور عراق به تنهایی بر اساس ارزیابی های کنونی، دارای ذخایر نفتی در حد سیصد میلیارد بشکه می باشد که ارزش آن در حدود پانزده تریلیون دلار است.

در اینجا ، تاریخچه طرح تصّرف قلب زمین را از نظر شما می گذرانیم:

"سر مکیندر" جغرافیدان بریتانیایی در سال 1904 میلادی، نظریه تصّرف "قلب جهان" (Heart Land) را مطرح کرد. دیدگاه های وی در کتابهای "محور جغرافیایی تاریخ" و "حقیقت و آرمانهای دمکراتیک" تبیین گردیده است. او سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا را "جزیره جهانی" (World Island) نامگذاری کرد و محور مرکزی این جزیره جهانی را به عنوان "هارتلند" (قلب جهان) نامید. از دیدگاه این جغرافیدان، "هارتلند" عبارت است از منطقه گسترده ای که از شرق به سیبری غربی؛ و از غرب به رودخانه "ولگا" در روسیه؛ و از شمال به اقیانوس منجمد شمالی؛ و

از جنوب به ارتفاعات هیمالیا و ارتفاعات ایران و ارتفاعات مغولستان محدود می‌گردد. "سر مکیندر" پس از چندی، دامنه غربی "هارتلند" را تا حدود کشورهای اروپای شرقی توسعه داد. بر این اساس، "قلب جهان" منطقه وسیعی است که شامل بخش بزرگی از ایران، افغانستان، آسیای میانه و بخش مهمی از روسیه می‌شود و دریای خزر در میان آن جای دارد.

وی در سال 1919 اعلام داشت: "هر قدرتی که بر اروپای شرقی دست یابد، بر "هارتلند" تسلط می‌یابد، و هرکس بر هارتلند (قلب زمین) تسلط یابد، بر "جزیره جهانی" حاکم خواهد شد؛ و هرکس بر جزیره جهانی حاکم شود، فرمانروای همه جهان خواهد بود".

طرح "تصرف هارتلند" در یکصد سال گذشته مدّ نظر استراتژیستهای کشورهای غربی و قدرتهای بزرگ در مغرب زمین بوده است. پس از تولّد سه ایدئولوژی

از درون حرکت مدرنیسم غربی (یعنی: ناسیونالیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم)، هریک از حوزه های ایدئولوژیک مذکور در برهه ای از زمان با الهام از طرح "هارتلند" برای تصرف "قلب زمین" خیز برداشته اند و دو بلوک اول و دوم در تأمین کامل هدف یاد شده ناکام گردیده اند و بلوک سوم در حال تجربه کردن تصرف کامل آن برآمده است.

و اینک توضیح مطلب:

در جریان جنگ جهانی، ارتش مغرور نازی به رهبری هیتلر که نمایندگی "ناسیونالیسم" را بر عهده داشت، پس از تصرف بخش عمده اروپا، به منظور تصرف "قلب جهان" به روسیه لشکر کشی کرد ولی با مقاومت حریفان قدرتمندش، طعم تلخ شکست را چشید و بدینسان، ارتش آلمان در سال 1946 با تحمل ناکامی از آن سرزمین باز گشت و سقوط هولناک ایدئولوژی "ناسیونالیسم" و حکومت هیتلر را به تماشا نشست.

در سال 1979 ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی که نمایندگی "سوسیالیسم" را بر عهده داشت، به منظور تکمیل و توسعه تسلط خود بر "هارتلند" به افغانستان که در این حوزه قرار دارد و دارای ارزش خاص استراتژیک است لشکر کشی نمود؛ ولی با مقاومت حریف همزاد خویش یعنی جهان غرب که نمایندگی "لیبرالیسم" را بر عهده داشت با همکاری "کمربند سبز اسلامی" زمین گیر شد و در فاصله سالهای 1988 و 1989 مجبور به عقب نشینی از افغانستان شد. اتحاد جماهیر شوروی دو سال پس از این حادثه، در سال 1991 سقوط کرد و امپراطوری "سوسیالیسم" متلاشی گردید.

اینک بخشی از جهان غرب به عنوان مظهرایدئولوژی "لیبرال دموکراسی" یگانه تاز میدان شده و در پناه قدرت و ثروت هنگفت خود و پس از شکست دادن دو حریف همزاد خویش، در صدد برآمده است تا سیطره

خود را بر "هارتلند" به عنوان کلید فتح جهان، به
کمال برساند.

پیشگیری از سقوط نظامهای سرمایه داری

نخستین بحران نظامهای سرمایه داری اروپا در سال
1873 میلادی رخ داد. "کارل مارکس" در تحلیل های
سیاسی و اقتصادی خود، پیشبینی کرده بود که
دولتهای سرمایه دار در اروپا سقوط خواهند کرد و
تولید انبوه و محدودیت بازار مصرف و تعارض میان
منافع سرمایه دار و کارگر، زمینه را برای فروپاشی
نظامهای اروپایی فراهم خواهد کرد.

سران دولتهای اروپایی با احساس خطر مذکور و به
منظور پیشگیری از سقوط زودرس دولتهای
کاپیتالیستی خود، دست به اقدامهای بنیادین برای
بقاء خویش زدند. در اینجا به نمونه هایی از
اقدامهای حکومتهای یاد شده اشاره می کنیم:

1- سرمایه گذاری وسیع در زمینه تحقیقات و صنایع مادر.

اهتمام ورزیدن به امر پژوهش و فناوری باعث شد تا اختراعات دوران سازی به وقوع بپیوندد. اختراع ماشین بخار، اتومبیل و امثال آن چهره اروپا را دگرگون ساخت. سرمایه گذاری در عرصه های اساسی کشور مانند شبکه راه آهن، توانست روح تازه ای در کالبد اقتصاد سرزمینهای یادشده بدمد.

2- تصرف سرزمینهای جدید و استثمار ثروتهای عظیم آن.

کشورهای اروپایی با هجوم به قاره آفریقا و تقسیم آن میان دولتهای اروپا و چپاول خیرات آن توانستند شکنندگی اقتصاد خود را که موجودیت آنها را تهدید می کرد جبران کنند.

3- استعمار کشورها و قبضه کردن بازار مصرف آنها. دولتهای قدرتمند اروپایی با زیر سلطه قرار دادن بسیاری از کشورهای دیگر جهان، آنها را از پیشرفت

در زمینه صنعت و فناوری باز داشتند و بدین وسیله، بازار مصرف کالاهای تولیدی خود را توسعه دادند. فشار فوق العاده کشورهای اروپایی و آمریکا بر کشورهایمانند ایران در مسائل اخیر نیز از همین قبیل می باشد.

4- همچنین دولتهای مذکور به منظور پیشگیری از قیامهای کارگری، سعی کردند حدّ اقل نیازمندی های زندگی کارگران و کارمندان و دیگر اقشار آسیب پذیر را تامین نمایند.

مراحل حیات حکومت ها

اینک، پس از تبیین اهمیت بحث "ظهور و سقوط حکومت ها" و اهتمام دولتهای بزرگ به این مسأله حیاتی، به شرح مراحل زندگی دولتها از دیدگاه نظریه ابن خلدون دانشمند فلسفه تاریخ اجتماعی می پردازیم:

این دانشمند مسلمان در مقدمه کتاب تاریخ خود، مراحل حیات و زندگانی یک حکومت را از زمان تولد تا هنگام مرگ و فروپاشی آن، به پنج بخش تقسیم کرده است:

مرحله اول :

در این مرحله، یک دولت پس از تولد و پیروزی بر حریف، به استحکام ارکان خود همت می گمارد و رئیس حکومت، با توجه به دیدگاههای خود و سایر همفکران و همپیمانان خویش، نظام مدیریتی کشور را طراحی و پیاده می کند. در این دوره، رهبر

حکومت، اسوه و الگوی قوم خویش است و او نیز همفکری و همیاری با یاران خود را به اجرا می گذارد. همچنانکه قبل از پیروزی بر خصم، این همفکری و همکاری وجود داشته است.

مرحله دوم :

در مرحله دوم، روح همفکری و همراهی با هم پیمانان پیشین از کالبد رهبر حکومت ، رخت بر می بندد و نوعی استبداد به رأی در وجود او شکل می گیرد و به منظور حذف رقیبان و انحصار مملکت داری در نزدیکان و خویشاوندان و حلقه تنگی از همفکران خود، دیگر همپیمانان قبلی خود را می راند و به یارگیری از افرادی دیگر می پردازد؛ و طبیعتاً در مسیر حذف رقیبان، متحمل رنجهای و آسیبهایی نیز می شود.

مرحله سوم :

در این مرحله، رهبران حکومت، بودجه و درآمدهای دولت و نظام دخل و خرجها را سامان می دهند و به پیشبینی مداخل و هزینه ها و اعمال صرفه جویی ها اهتمام می ورزند و به تقویت زیرساختها و گسترش اموری که موجب شهرت آن دولت شود می پردازند و آثار و بناهای عظیمی را که نشانگر مجد و عظمت آن باشد بنیانگذاری می کنند و به تقویت نیروهای نظامی و انتظامی و تامین رفاه حال آنان همت می گمارند تا آثار آن در ملابس و تجهیزات و مانورهای آنان ظاهر گردد و وجود آنان موجب فخر و مباهات دولتهای دوست و مسالمت جو و مایه بیم دولتهای معاند و مخالف شود.

همچنین در این مرحله، سران و هیئتهای کشورهای دیگر و نیز رجال و اشراف ملت، به حضور رهبران حکومت بار می یابند و تفقد احوال آنها گسترش می یابد.

مرحله چهارم :

در گام چهارم، رهبران نظام، درهای آشتی و مسالمت را به روی دیگران می گشایند و تجارب پیشینیان خود را ارج می نهند و در صدد بر می آیند تا کارهای اساسی قبلی آنان را ادامه دهند.

مرحله پنجم :

در این مرحله، سردمداران حکومت به اسراف و تبذیر در هزینه کردن سرمایه های کشور رو می آورند و نورچشمی های آنان به عیش و عشرت و رانت خواری و فساد مالی مبتلا می شوند و مدیران نظام نیز، ولخرجی و تضییع بیت المال را پیشه خود می سازند.

همچنین در این برهه ، مسئولیتهای خطیر به دست مدیران نالایق و بی کفایت سپرده می شود که توانایی و شایستگی لازم را برای اداره آن امور ندارند. متقابلاً، مدیران توانمند و کارآمد به حاشیه

رانده می شوند و آنان نیز از حمایت رهبری حکومت
امتناع می ورزند و او را تنها می گذارند.
در این مرحله، پیری آن حکومت فرا می رسد و
بیماری مزمنی بر آن مستولی می شود که دیگر
نمی تواند از آن نجات یابد و به دنبال آن، بنیان
حکومت مذکور فرو می پاشد.
این بود چکیده ای از سخنان یک دانشمند فلسفه
تاریخ ، در زمینه دوره های پنچگانه و مراحل شکل
گیری، قوّت، بالندگی ، فرتوتی و زوال حکومتها.
